

هو العليم

## محاذير تعبد به أمارات (2)

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه صد و هفتاد و دوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مرور مطالب جلسه گذشته

در جلسه گذشته اشکالاتی که وارد بر ترتب احکام ظاهری بر واقعی و تعبد به امارات هست عرض شد و بیان شد که مرحوم آخوند در باب جعل حجیت امارات، قائل به عدم تنجّز و به عبارت دیگر مقام بعث و زجر نسبت به مکلف است. معنای عدم تنجّز و عدم بعث و زجر این است که احکام انشائی برای مکلف واصل و بالغ نشده و وقتی که بالغ و واصل نشده است، امثال آن مستحیل و ممتنع است. حالا یا شارع باید مکلف را یله و رها بگذارد و أحد الطرفین تکلیف را برای او بالااختیار مباح و جایز بشمارد یا اینکه باید راهی را برای او تعیین کند که در صورت عدم بلوغ به آن احکام واقعی، راهی برای او مشخص باشد و آن راه را طی کند.

## امضای شارع نسبت به طرق عرفیه وصول به احکام

بیانی را که در جلسه گذشته عرض کردیم بالإجمال این بود که شارع در مقام حجیت امارات، راه جداگانه از راه عقلاء و عرف ندارد و هر طریقی را که عقلاء و عرف برای وصول به احکام مولا می پیمایند و آن طریق را حجت و ثقّه می دانند، شارع هم همان طریق را امضاء کرده است و از باب **أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ** وثاقت و اعتماد را ملاک و مناط برای وصول به احکام واقعی قرار می دهد. همان طوری که حجیت علم، حجیت ذاتیه است و نیاز به جعل شارع نیست و شارع نمی تواند علم را تخطئه کند و قطع را برای وصول به آن احکام مورد خدشه قرار بدهد، همین طور شارع نمی تواند طریقی را که عرف و عقلاء برای وصول به احکام موالیان عرفیه معتمد و موثوق می شمارند را دفع کند! همان طور که در ادله زیادی این مسئله را می بینیم.

## فناي طريق در غایت و عنوان در معنوی

اشکال این مطلب به وسیله این قضیه برطرف می شود و تتمه این مطلب به این مسئله برمی گردد که هم موالیان شرعی و هم موالیان عرفی، طریق را فانی در آن غایت و مقصد، و عنوان را فانی در معنوی قرار می دهند و برای نفس طریق، سوای وصول به غایت و مقصد هیچ گونه ارزش و اعتباری قائل نیستند و این مسئله یک مسئله عادی است. وقتی مولایی از موالیان عرفی حکمی از احکام را به عبدش القاء کند، آن عبد در اینجا برای رسیدن به این حکم باید آن راهی را که مورد وثوق است طی کند. من باب مثال به عبدش بگوید: من امروز راجع به تو یک حکمی را امروز صادر کردم، برو ببین که این حکم من چیست؟ من به تو نمی گویم که امروز چه حکمی را گفتم که تو برای فردا شب یا هفته دیگر انجام بدهی و لکن من حکمی را صادر کردم. آیا چون مولا خود نفس حکم و خصوصیت حکم را به او نگفته است، این عبد در مقام امثال باید دست روی دست

بگذارد و مهمل بگذارد یا اینکه این عبد باید در مقام امتثال به دنبال طرقی که **موثوقٌ بها** باشد برود؛ فرض کنید برود از فرزند مولا سؤال کند که مولا چه گفت؟ برود از اشخاصی که در اطراف او هستند بپرسد؟ اگر مولا کتابچه‌ای دارد که در آن کتابچه مطالب روزمره خودش را کتابت می‌کند، آن را نگاه کند و آن راهی را که به نظر او **موثوقٌ به** است را اتیان کند.

این یک مسئله عرفی و عادی است و این عبد در این راه و مسیر آن طریق أصوب و ارجح را انتخاب می‌کند و می‌گوید: حالا که مولا به من نگفته است، من باید آن طریقی که اقرب به امر مولا هست و من را نسبت به امر مولا نزدیک‌تر می‌کند انتخاب کنم تا اینکه به کلام مولا برسم.

شارع هم در اینجا همین را مدّ نظر قرار می‌دهد و می‌گوید: من حکم را بیان کرده‌ام و کاری ندارم به اینکه طریق آن چیست؟ خودتان می‌دانید!

### حجیت ظن بر مبنای انسداد و انفتاح

اصلاً در خود ادله انسداد - حالا چه قائل به انفتاح باشیم و چه قائل به انسداد باشیم - یکی از مقدماتی که مقدمات انسداد است این است که بالأخره ما مکلف هستیم و شارع ما را یله و رها قرار نداده است؛ در یک هم چنین ظرف و موقعیتی اگر ما در انجام و عدم انجام و اتیان و عدم اتیان **مأمورٌ به** قرار بگیریم، آیا مقتضای عقل عمل به ظن است یا عدم به وهم است؟! شما وقتی که در یک واقعه‌ای قرار می‌گیرید، یک وقت نسبت به وجود و عدم آن واقعه، تساوی الطرفین هستید یعنی پنجاه پنجاه هستید و در این صورت عقل شما را به انجام دادن الزام نمی‌کند؛ ولی یک وقت شما نسبت به انجام دادن یک قضیه هشتاد یا هفتاد درصد کلام مولا را تشخیص می‌دهید و حالا سی درصد یا بیست درصد برایتان باقی مانده است، آیا عقل در این صورت می‌گوید: چون مولا تصریح نکرده است شما بیست درصد را بگیر یا اینکه می‌گوید: هفتاد درصد را عمل کن؟! اصلاً [قائلین به] انسداد این را می‌گویند. می‌گویند: در جایی که انسداد داریم و انسداد باب علم است و از آن طرف یله و رها نیستیم و نمی‌توانیم خودمان را هم گول بزنیم [نباید دست روی دست بگذاریم] یک وقت می‌خواهیم خودمان را گول بزنیم و از زیر بار آن فرار کنیم، خب آن یک حرفی است و به تصریح هم شده کنار می‌زنیم! یک وقت واقعاً نمی‌خواهیم از زیر بار تکلیف فرار کنیم و می‌خواهیم تکلیف را انجام بدهیم، در یک هم چنین شرایطی عقل الزام به عمل به ظن می‌کند! حالا ما می‌گوییم که از نقطه نظر عنوان، همان دلیل انسداد یک عنوانی است که مورد قبول نیست چون ما قائل به انفتاح هستیم. حالا بعضی هم می‌گویند که هم چنین قائل به انفتاح هم نیستیم یعنی خیال نکنید که این طور است، اگر من حیث المجموع روایت را جمع کنیم، با توجه به این اوضاع درهم و برهم و تشویش و اضطرابی که در روایات هست...

... به هر کیفیتی باب علم مسدود است و نه این قدر انفتاحی وسیع هستیم که اصلاً احتیاجی به امام و

اینها نداشته باشیم، تقریباً می‌توانیم بگوییم که بینابین هستیم و مکلفیم به این احکام عمل کنیم تا حدودی که برای ما اطمینان بیاورد. صحبت در این است که ما اسم آن ملاکی را که [قائلین به انسداد] در انسداد بیان می‌کنند، جعل حجیت در انفتاح می‌گذاریم؛ یعنی وقتی که شارع «صِدِّقِ الْعَادِل» را برای ما می‌آورد و ادله حجیت امارات را برای ما ذکر می‌کند، همان دلیل انسدادی است؛ یعنی شارع می‌گوید که در اینجا باید به ظنی عمل کنی که مورد اعتمادت هست، این همین ادله آنهاست. شما هیچ وقت به خبر ابی بصیر قطع پیدا نمی‌کنید، هیچ وقت به خبر محمد بن مسلم قطع پیدا نمی‌کنید حتی اگر محمد بن مسلم از اتاق امام بیرون بیاید [و روایت را بیان کند، باز هم نمی‌شود قطع پیدا کرد]! حتی نسبت به محمد بن مسلم که این قدر مورد اعتماد است! محمد بن ابی عمیر که این قدر مورد اعتماد است! ابی بصیر که این قدر مورد اعتماد است! ولی باز هم شما آن طوری که از دهان امام شنیده‌اید قطع پیدا نمی‌کنید و باز ظن و گمان است! بالأخره درک و فهم محمد بن مسلم و اینها را در ابلاغ و ایصال این روایت به دیگران دخیل می‌دانیم، این هست ولی صحبت در این است که بالأخره اگر ما این کار را نکنیم، چه کار کنیم؟! هر کسی که نمی‌تواند کنار امام بنشیند و احکام از امام بپرسد، امام زن و بچه دارد! زندگی دارد! ایشان یک حرفی را برای ده نفر، بیست نفر می‌زند و بعد می‌گوید که حالا شما بروید و به بقیه هم بگویید، اینکه هر کسی در هر قضیه و هر واقعه‌ای **مِنْ أَوَّلِ الطَّهَارَةِ إِلَى آخِرِ الدِّيَاتِ** در خانه امام بیاید و در بزند اصلاً ممتنع است و امتناع خارجی دارد! همسایه امام نمی‌تواند این کار را انجام بدهد، چه برسد به آن کسی که در زمان امام در سمرقند و بخارا بوده است!

### ناگزیر بودن شارع در جعل حجیت بر اساس طریق عقلاء

می‌خواهم این را خدمتتان عرض کنم و به اینجا برسم یعنی مبنای خودمان را از مبنای جعل حجیت مرحوم آخوند، از اینجا جدا کنیم و او این است که اصلاً حجیتی که امام علیه‌السلام یا شارع بیان می‌کند از این باب است که چاره‌ای نیست؛ یعنی اگر امام جعل حجیت نکند و طریق عقلاء را امضاء نکند، چه کار کند؟! لازمه اش این است که هیچ کسی به هیچ کسی گوش ندهد و این فقط در یک صورت است و آن این است که انسان اخبار امام را مثل آیات قرآن بداند، الا اینکه در آیات قرآن اجمال است و در کلام امام تفصیل است و به این کیفیت است که [روایت] برای انسان مثل آیه قرآن حجیت دارد؛ یعنی امام علیه‌السلام با دست خودش بنویسد، نه اینکه بگوید و املاء کند چون باز در آنجا احتمال خطا در سمع وجود دارد!

همان‌طور که برای خود بنده اتفاق افتاد؛ بنده خودم در یک مجلسی بودم که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - داشتند صحبت می‌کردند و این شخصی که کنار من بود با اینکه آدم عوامی نبود، داشت می‌نوشت ولی اشتباه می‌نوشت! خب تقصیر هم ندارد، این را دیگر با چشم خودم دیدم. بعد من هم اشاره کردم که این مطلب این‌طور است و گفت: من آن طوری شنیدم! این اشتباه شنیدن که گناه نیست! فرض کنید که زید بن

أرقم را زید بن بلغم می نویسد، خب این أرقم و بلغم خیلی تفاوت ندارند! بالأخره آیه قرآن نیست که دقت داشته باشد. پس فقط وقتی شما می توانید این را حجت بدانید که خود امام - دیگر نمی توانیم بگوییم که امام در اینجا اشتباه کرده است، اگر بگوییم دیگر مثل قرآن می ماند و آن دیگر فرقی نمی کند - با دست مبارک حکم را بنویسد و این دیگر برای ما حجت می شود و این حکم وقتی پخش بشود متوجه می شویم که با این حکم چه کار کنیم. اما راوی که از دهان خود امام شنیده است لعل اینکه گوشش اشتباه شنیده باشد و لعل اینکه در حفظ اشتباه کرده باشد و یک حرفی را عوض یا کم و زیاد کرده باشد، پس باز برای ما ظن است مگر آنچه را که می گویند: تواتر است و تواتر هم تواتر لفظی است و از این حرف ها، والّا در بقیه روایات عمل به ظن می کنیم و [قائلین به انسداد] هم همین را می گویند؛ می گویند که عمل به ظن می کنیم.

منظور ما در اینجا این است و می خواهیم بگوییم که شارع در مقام جعل حجیت در امارات یک حکم جدای از جریان عرف جعل نکرده است که شما بر گردن شارع ببرید و این اشکال را وارد کنید که شما که جعل حجیت کردید، آیا در مقابل حکم واقعی و انشائی جعل کردید؟! چه حقی داشتید؟! از یک طرف در مقام انشاء جعل حکم می کنید و از یک طرف در امارات جعل حجیت می کنید و این جعل حجیت در امارات در قبال آن مقام انشاء است، چطور دو حکم را انشاء می کنید؟! شارع می گوید: اگر این کار را نکنم باید چه کار باید کنم؟! شما بیا بگو! شما بیا خودت را به جای من بگذار! من پیغمبر که الآن دارم برای شما جعل حجیت می کنم و می گویم که اگر عادل آمد بپذیرید، اگر این را نگویم چه کار کنم؟!

### شارع، امضاء کننده حجیت و نه جعل کننده آن

پس در واقع شارع جعل حجیت نکرده است بلکه عقل جعل حجیت کرده است و این نکته اشکال را حل می کند. شارع در اینجا جعل حجیت نکرده است، شارع گفته است که من همان چیزی را می گویم که عقل دارد می گوید! عقلت چه می گوید؟! عقلت می گوید: اگر یک خبری مورد وثوق بود، به آن عمل نمی کنی؟! [اگر عمل نکنی] خیلی احمقی! شارع می گوید: فرض کنیم اگر یک عاقل و عادل و ثقه ای گفت: فلان قضیه اتفاق افتاده است، درحالی که می دانی ثقه است به آن عمل نمی کنی؟! خب احمقی! شما بر همین اساس و بر طبق اختلاف مراتب اهتمام و مراتب شدت و ضعف خود **مخبر** به نسبت به عمل و عدم عمل و عکس العمل نسبت به خبر **مخبر** عکس العمل نشان می دهید؛ یعنی جعل حجیتی که شارع در امارات می کند به مقتضای جعل حجیتی است که عقلاء در سیره عقلانیّه خودشان انجام می دهند. این یک مبنای متعارف و قابل برای پذیرش می شود.

نه اینکه شارع در اینجا بگوید که من در قبال عرف، در قبال عقلاء، در قبال محاورات و در قبال دادوستد و ارتباطاتی که شما باهم دارید، به خبر عادل حجیت دادم. [می گوید که] شما چه کاره هستید که حجیت بدهید؟!

این اشکالاتی که حالا عرض می‌کنم که اگر ما بر مبنای مرحوم آخوند که جعل حجیت را [آن‌طور بگیریم چه اشکالاتی وجود خواهند داشت] همان‌طور که بعضی‌ها هم فرموده‌اند که موجب مصلحت و امثال ذلک هست و به یک نحو دیگری بیان کردند؛ یعنی می‌خواهم بگویم که مرحوم آخوند خواسته به این طریقی که ما می‌گوییم بیان کند و ما هم نمی‌خواهیم به مرحوم آخوند اشکال وارد کنیم؛ ولی عبارت مرحوم آخوند و مقررین ایشان یک عبارتی است که ناچاریم که بر او اشکال وارد کنیم والا ایشان هم در مقام [بیان این مطلب نیست] یعنی اگر ما بخواهیم توجیه کنیم می‌گوییم که همین مطالبی را که به نظر قاصر ما می‌رسد منظور ایشان هم همین‌طور است. اگر کلام مرحوم آخوند به این نحو باشد که معنای جعل حجیت در امارات [یعنی متابعت از عقلاء] آن‌وقت اشکالی که پیش می‌آید در مورد اصول پیش می‌آید که حالا باید بگوییم، این اشکال در مورد اصول هم هست. اگر کلام مرحوم آخوند به این نحو باشد، معنای جعل حجیت متابعت از سیره عقلانی و متابعت از احکام عقل می‌شود و اگر این باشد، عقلاء در طریق، طریق را منافی با مقصد و وسیله را منافی با آن اصل و مقدمه را منافی با ذی‌المقدمه نمی‌دانند و مقصد عقلاء در طریق و در مصلحت سلوکیه فقط **نفس الوصول إلى الواقع** است؛ نه اینکه عقلاء بخواهند نسبت به خود طریق و احکامی که بر خود طریق بار است ترتیب اثر بدهند. بنابراین دیگر اشکالی لازم نمی‌آید و اشکالی در اینجا نیست که اگر طریق مخالف با آن طریق شد چه باید کرد؟ باید ببینیم عرف چه می‌گوید؟ عقل چه می‌گوید؟ عقلاء در اینجا چه می‌گویند؟ عقلاء هم همین را می‌گویند. می‌گویند: فرض کنید اگر یک مولایی به بنده‌اش گفت که من یک حکمی را صادر کرده‌ام و شما باید به این حکم برسید، اگر یک مولایی یک هم‌چنین حرفی را زد و عبد رفت و در انتخاب طریق اهتمام و جدیت خودش را کرد و به آن مطلب نرسید چه کار می‌کند؟! مولا اعدامش می‌کند؟! می‌گوید: بارک‌الله! کار خوبی کردی. این بارک‌الله که می‌گوید، [منظورش این نیست] که یک مصلحتی در قبال مصلحت واقعی پیدا شده است و به‌خاطر آن مصلحت به تو بارک‌الله می‌گوییم! نمی‌گوید که یک مصلحت واقعی تفویت شده ولی یک مصلحت سلوکیه و طریقیه در اینجا پیش آمده است که بدل از آن مصلحت واقعی و تفویت مصلحت واقعی است و به‌خاطر آن به تو بارک‌الله می‌گوییم، نه! می‌گوید: مصلحت واقعی از تو تفویت شد و تو حکم من را انجام ندادی و لکن چون در مقام امتثال بودی من تو را تعذیب نمی‌کنم بلکه به تو جایزه هم می‌دهم؛ چون حال تو حال امتثال است و به‌خاطر حال امتثال جایزه می‌گیرد نه به‌خاطر انجام دادن آن فعل خارجی! به‌خاطر آن جایزه نمی‌گیرد؛ چون فعل خارجی از او ترک شده و مصلحت واقعی از او تفویت شده است؛ ولی مولا در اینجا مقام امتثال را برای جبران آن تفویت مصلحت واقعی معذّر می‌داند. این معذور است، چه اشکال دارد؟! شارع هم در اینجا همین راه را طی می‌کند و راه جدید و طریق جدیدی در قبال احکام واقعی انشاء نمی‌کند.

پس شارع در مقام جعل حجیت به همان مقدار در اماره جعل حجیت می کند که جعل حجیت در علم و قطع کرده است. آیا شارع در علم و قطع جعل حجیت کرده است؟! نکرده است.

### معنای ظن در آیه ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِيَنِ مِنَ آلِ حَقِّ شَيْءٍ﴾

تلمیذ: آیا روایاتی که در مورد حجیت ظن آمده است، مخصّص آیه ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِيَنِ مِنَ آلِ حَقِّ شَيْءٍ﴾ نیست؟

استاد: معنای این «ظن» در آیه قرآن، حدس، تخمین، پیروی از اشاعات، مجاز، عدم تأمل و تفکر و اینهاست نه معنای ظن واقعی و ظنی که رجحان أحد الطرفين است، این ظنی که به معنای رجحان أحد الطرفين است همان راه به حق و واقع است و نمی شود که این ﴿لَا يُغْنِيَنِ مِنَ آلِ حَقِّ شَيْءٍ﴾ باشد. بله، در اینجا آیه قرآن به معنای تخمین است و می گوید: اینهایی که دنبال تخمین، تقلید، حدس و گمان و اینها می روند و تحقیق نمی کنند و به دنبال مطلب نمی روند، ﴿لَا يُغْنِيَنِ مِنَ آلِ حَقِّ شَيْءٍ﴾! اما اگر شما به دنبال حق رفتید ولی برای رسیدن به حق ظن داشتید و قطع پیدا نکردید، به همان مقدار ملزم هستید و مسئله الزامی است. روایات فقط مسیر عرف را بیان می کند و شارع در اینجا می خواهد بگوید که ما راه جدای از عرف نداریم، راه ما همین راه عرف است؛ ببینید که آیا عرف به ظن عمل می کند یا عمل نمی کند؟ آیا عرف به خبر عادل موثوق به عمل می کند یا عمل نمی کند؟ دیگر اینجا همین طوری نمی توانیم همه مسائل و جریانات را یکی کنیم [و بگوییم که] شارع گفته است: «صِدْقُ الْعَادِلِ» و من باب مثال شخص رجالی مثل کُشی تعدیل کرده است پس ما دیگر چشممان را بندیدیم، نه! قضیه این طور نیست بلکه باید خصوصیاتش - بالا و پایین - را به دست بیاوریم. مسائل دیگری در اینجا هست و بسیاری از افرادی که بسیاری از روایات را جرح و قدح کردند، برای ما مورد قبول نیست و همین طور بسیاری از افرادی که مدح کردند، مورد قبول نیست. در بعضی از مشایخ روایات گاهی از اوقات هزار و پانصد روایت از یک نفر نقل کردند در حالی که این مشایخ روایات می دانند که این روایات ها به دست مردم می رسد و مردم عمل می کنند، چطور به خودشان اجازه می دهند که روایات ها را از فلان راوی که مثلاً در کتاب اردبیلی یا کُشی مورد قدح قرار گرفته است نقل کنند و بعد هم در کتابشان بنویسند و کتاب را در اختیار مردم قرار بدهند؟! این طور که نمی شود! در اینجا دیگر نمی توانیم به صرف یک خبر و شهادت کُشی یا مثلاً اردبیلی یا امثال ذلک اکتفا کنیم یا نمی شود به افرادی که خود آنها برای مقاصد و سلیقه های مختلف افراد را مورد قدح و مدح قرار دادند اکتفا کرد؛ بلکه خود انسان باید به واسطه تتبع و قرائن، وثاقت

<sup>۱</sup> سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۵:

«و به درستی که حدس و گمان انسان را از حق بی نیاز نمی کند.»

روایت برایش محرز شود و این راه، همین راه عقلانیه است و این معنا معنای جعل حجیت است.

## وارد نشدن اشکال، بر اساس بیان ما از حجیت امارات

پس با توجه به این قضیه اصلاً دیگر اشکالی وارد نیست، شارع درقبال احکام انشائی نسبت به امارات چه حکمی دارد؟ شارع می گوید: من هیچ حکمی نسبت به امارات و غیر امارات ندارم و آنچه که مدّ نظر بنده شارع است این است که شما به این احکام بررسی؛ حالا خودت می دانی، از هر راه که می خواهی بررسی، برس! این را دیگر خودت می دانی، بنده نمی دانم، علم پیدا می کنی، برو پیدا کن! قطع پیدا می کنی برو پیدا کن! ظن پیدا می کنی، برو پیدا کن! خبر عادل را ثقه می دانی، برو به خبر عادل ثقه عمل کن! بنده هیچ خبری نسبت به این مسئله ندارم و هیچ حرفی نمی زنم. می گویم که شما که شارع هستید، آیا در اینجا برای ما راه جدیدی را تعیین می کنید؟! می گوید: همان راهی را که عقلاء گفته اند: «صَدِّقُ الْعَادِل»، بنده همین را می گویم! آن راهی را که عقلاء می گویند که باید به خبر عادل موثوق به عمل کرد، بنده همین را می گویم! این معنای جعل حجیت بنده است.

بنابراین و با این حساب دیگر حکمی درقبال حکم انشائی قرار نگرفته است که شما بخواهید ببینید آیا این اماره در صورت تفویت مصلحت واقعی و تفویت آن حکم انشائی برای شما حکم جدیدی را انشاء می کند یا اماره حکم جدیدی را انشاء نمی کند؟! حکم اصلاً بلاحکم است و این مقام فناء طریق در مقصد است که می گفتم، منظور این است! یعنی شارع در اینجا فقط ناظر به حکم است. به شارع می گویم که یا رسول الله اگر زید بن حارثه از شما یک خبری را نقل کرد، من به آن عمل بکنم یا نکنم؟ حضرت می گوید: عمل کن. اما اینکه حضرت می گوید که به این عمل کن، در این جعل حجیت نکرده است و از این باب این حرف را نزده است بلکه از این باب این حرف را زده است که این راه، یک راه عقلی است. اگر عمل نکنی می خواهی چه کار کنی؟! شارع می خواهد این را بگوید، شارع نمی گوید: من در کلام زید بن حارثه جعل حجیت کردم و حجت قرار دادم ولو بلغ ما بلغ، نه! شارع می گوید: زید بن حارثه هم مثل بقیه است، اگر ثقه است به آن عمل کن و واجب است که عمل کنی! عقلت و عقلاء و سیره می گوید که عمل کن. اگر ثقه نیست عمل نکن. اگر عمل کردی و به واقع رسیدی، رسیدی و اگر نرسیدی من شارع تو را معذور می دانم؛ نه اینکه این طریقی را که الآن زید بن حارثه بیان کرده است را درقبال طریق واقع، جعل حکم کنم و اگر به آن حکم واقع نرسیدی، حکمی را که زید بن حارثه برای تو بیان کرده است را در حق تو حجت قرار می دهم و باید به این عمل کنی!

اینکه الآن خدمت شما عرض می کنم به خاطر این اشکالی است که مرحوم آقای حکیم به آخوند وارد

کردند و اصول و امارات را یکی دانستند.<sup>۱</sup> در این جلسه نمی‌رسیم آن اشکال را مطرح کنیم، در جلسه بعد جواب می‌دهیم الآن دیگر [وقتش را نداریم].

در مورد امارات شارع این را بیان می‌کند و می‌گوید که آن مفاد و حکمی را که زید از آن حکم خبر می‌دهد، من آن حکم را برای شما حجت کردم. معنای حجت چیست؟! یعنی آیا آن حکم را درقبال حکم واقع از شما قبول کردم؟ [در این صورت] این جعل حکم انشائی می‌شود. می‌گوید که این کار را نکردم و این کار را نمی‌کنم، من نمی‌گویم که آن حکمی را که زید بن حارثه دارد با خبر مخالف [بیان می‌کند] با حکم واقعی [یکی است] زید اشتباه کرده است ولی در عین حال ما به او وثوق داریم. شارع نمی‌گوید که در عین اینکه او اشتباه کرده است، من نسبت به شما آن حکم زید و **مخبر به** را حجت قرار دادم! شارع هیچ‌وقت این کار را نمی‌کند؟! می‌گوید که این دست من نیست. می‌گوید: من می‌گویم که باید به آن حکم واقعی عمل کنی، چه زید بگوید و چه غیر زید بگوید! اما این را می‌گویم که تو چاره‌ای نداری برای اینکه به آن حکم واقعی بررسی، به خبر شخصی که به او وثوق داری عمل کنی! من هم همین را می‌گویم. شارع می‌گوید: من هم اگر جای تو بودم همین کار را می‌کردم! من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر جای تو بودم و یک پیغمبر داشتم و دسترسی به او نداشتم، دسترسی به پیغمبر در هر حالی مستحیل است! - من شارع هم همین کار را می‌کردم که تو داری می‌کنی یعنی از سیره عقلانی [استفاده می‌کردم] و این معنا، معنای جعل حجیت است. معنای جعل حجیت این نیست که شارع بگوید که مفاد کلام راوی را برای شما حجت قرار دادم.

اگر این‌طور تفسیر کنیم، اشکال وارد نمی‌شود. البته اشکالات دیگری هست که شده است؛ ولی اشکال به ترتب احکام ظاهری بر احکام واقعی دیگر وارد نمی‌شود؛ چون حکم ظاهری اصلاً مورد لحاظ شارع نیست بلکه فقط حکم واقعی مورد نظر اوست؛ نه حکم ظاهری را درمقابل او جعل می‌کند و نه حکم ظاهری موجب جعل مصلحت درمقابل تفویت مصلحت نفس‌الأمریه است؛ بلکه حکم ظاهری فقط عبارت از مؤدای امارات است که این مؤدای امارات در صورت رسیدن به واقع، همان نفس حکم با آثار واقع بر آن مترتب می‌شود و در صورت تخلف از حکم واقع، هیچ ارزشی الا امتثال ندارد؛ همین که این شخص مکلف شخص ممثلی بوده است و **کفی به فضلاً**! مکلف چه کار کند؟! کف دستش را که نمی‌تواند نگاه کند تا به حکم واقعی عمل کند! خدا می‌خواست برای او کشف کند و یا مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به این هم الهام کند! ما که الآن بشر هستیم و در نقصان و ضعف هستیم و هزارتا خلل داریم، اگر غیر از این کار را نکنیم چه کار کنیم؟! این معنای معذوریت می‌شود.

<sup>۱</sup> حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۹.

## ماحصل بحث

بنابراین ترتب احکام ظاهری بر احکام واقعی در کار نیست و فقط حکم واقعی است و عمل به مؤدای امارات براساس سیره عقلائیه است و شارع غیر از این هم چاره‌ای ندارد که برای ما بیان کند و این حکم ظاهری به جای حکم واقعی نمی‌نشیند و فقط مسئله این است که شارع انسان را نسبت به انجام این معذور می‌کند.

تلمیذ: بالأخره یک مصلحت از او فوت شده است.

استاد: آن مقام امثال، جبران آن مصلحت را می‌کند.

تلمیذ: پس در حقیقت امثال فرقی با کلام قوم نکرده است و با آنهایی که مصلحت سلوکیه می‌گویند، بالأخره در هردو امر نتیجه یکی است.

استاد: آنها می‌گویند که این مصلحت سلوکیه جایگزین مصلحت واقعی می‌شود ولی ما می‌گوییم که نه، ممکن است که در واقع مصلحتی باشد درعین حال که باید کشف خلاف بشود، آن را انجام بدهد مثل قضای صلوات و فلان و این چیزهایی که بعد است. جایگزین او نمی‌شود و این برای خودش یک مصلحتی دارد و خدا به خاطر اینکه این کار را انجام داده است ثوابی به او می‌دهد و آن به جای خودش [محفوظ است] و ممکن است خدا آن را عفو کند و ممکن است آن تفویت طوری باشد که از ذمه آن برداشته نشود و این اصلاً ربطی به او ندارد، این یک مسئله است و آن هم مسئله آخری.

تلمیذ: ???

استاد: آن هم از باب این است که پیش امام ثقة است، اگر ثقة نبودند امام اسمشان را نمی‌برد.

استاد: نه، آن هم به خاطر وثاقت است و شما باز هم همین حرف را می‌زنید! وثاقت یعنی چه؟! عمامه و ریش که نیست، بلکه فهم است، درایت است، تجربه است، صداقت است، ضبط است، تلقی به قبول است، حدت است، ذكاء و استعداد است، اینها من حیث المجموع وثاقت است. وثاقت یک امری نیست که از خارج بیاید بلکه یک امر متولد از مجموعه قضایا است که اسم آن را وثاقت می‌گذاریم.

الآن خیلی از افراد و رفقا و دوستان هم هستند که از رفقا هستند ولیکن من به آنها وثوق ندارم! وثوق ندارم نه اینکه کافر هستند نه! آدم صادقی هم هستند؛ ولی اصلاً خودشان نمی‌فهمند که اشتباه می‌کنند، تقصیر هم ندارند. معنای اینکه شخصی پیش شخصی مورد وثوق نباشد [به این معنا نیست که] او گناه می‌کند و خلاف می‌کند و منافق است، نه! شرایط برای قبول خبر در او جمع نیست، تقصیری هم ندارد و آدم صادقی است ولی شرایط را ندارد! آدم پشت سر او نماز هم می‌خواند ولی قبول خبر از یک هم چنین شخصی کفایت نمی‌کند!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد